



بسم الله الرحمن الرحيم

واجب مشروط

مشهور این است که واجب مشروط که همان وجوب مشروط است قابل تصویر است و مانعی در آن نیست و مصادیق فراوانی در شرع دارد که تکلیف، مشروط به یک شرطی است و عند تحقق آن شرط، وجوب پیدا می‌شود. در این زمینه مرحوم شیخ برخلاف مشهور قائل شدند که وجوب مشروط قابل تصویر نیست و دو دلیل برای این مسئله آوردند؛ ثبوتی و اثباتی.

در مورد دلیل ثبوتی مفصل بحث شد و مسالکی که برای پاسخ به آن بود - که چهار پنج مسلک بود- را ملاحظه کردید و معلوم شد که کلام مرحوم شیخ خالی از مناقشه نیست و راه حل دارد. این در اشکال ثبوتی بود که ملاحظه کردید.

اشکال دوم به واجب مشروط؛ اشکال اثباتی

فکر می‌کنم در کفایه اشکال اثباتی اول و اشکال ثبوتی دوم است. ولی در فقه ترتیبی این اشکال دوم است که عرض کردیم.

این اشکال یک جنبه فنی اثباتی و ادبی را مستند برای خدشه در تصویر وجوب مشروط و واجب مشروط قرار می‌دهد. به عنوان مقدمه این استدلال و اشکال اثباتی، در بحث وضع حروف و هیئات بحث دامنه‌داری مبنی بر اینکه وضع حروف، چگونه است در اصول مطرح است، در این زمینه اقوال و آراء متعددی وجود دارد که در اوایل اصول است و سابق روی آن بحث کردیم. (بیش از ده سال پیش).

نوع وضع در حروف

در آنجا این بحث مطرح است که وضع در حروف چه نوع است؟

در اسماء و معانی مستقله و مفاهیمی که مستقله است همه می‌گویند وضع عام و موضوع له عام است و کلمه انسان یا درخت، شجر و امثال این‌ها یک مفهوم عام جنسی یا نوعی دارد که از معقولات اولی است و منطبق بر



شماره نهم: ۲۸۱۳

مصادیق آن است. لفظ وضع می‌شود و در مقام تصور، مفهومی عامی تصویر می‌شود همان هم موضوع له می‌شود. متصور در مقام وضع، یک مفهوم نوعی یا جنسی عام است و موضوع له هم خود آن مفهوم است و طبعاً همه مصادیق زیر پر آن می‌آید؛ یعنی با یک وضع و یک تصویر، روی یک مفهوم عام یک وضع انجام می‌دهد و آن مفهوم، مصادیق آن را در برمی‌گیرد آن وقت لفظ در همه آن‌ها با یک وضع واحد به نحو حقیقت بکار می‌رود. این در معانی مستقلة است.

این مسئله در معانی غیر مستقلة که معانی حرفیه باشد با یک اشکال اساسی مواجه شده است و گفته شده اینجا وضع عام و موضوع له عام قابل تصویر نیست؛ زیرا «فی و من و الی» این نسبت‌هایی که موضوع له است نسبت حرفی است که قائم به طرفین است و مفهومی که ما تصور می‌کنیم مفهوم مستقل است.

وقتی می‌گوییم «فی» برای نسبت ظرفیت یا «من» برای نسبت ابتدائیت وضع شد، این مفهوم نسبت ظرفی یا ابتدایی، یک مفهوم اسمی است و مثل انسان یا شجر یک مفهوم جنس یا نوع مستقلی نیست که عیناً ذاتی مصادیق خود باشد، بلکه نسبت ظرفیت یا نسبت ابتدائیت یک مفهوم اسمی است که منطبق بر حقیقت و ظرفیت یا ابتدائیتی نیست که عین الربط است ولی مفهوم یک مفهوم مستقل است و لذا این مفهوم، ذاتی آن‌ها نیست.

گیر اصلی وضع در حروف، گیر فلسفی قصه است و اساس آن، این است که در معنای اسمی اصل این است که در فلسفه باید بگوییم وجود نفسی داریم و وجود رابط. بعضی وجودها روی پای خود هستند - چه جوهر چه عرض - ولی هویت مستقلی دارند و بعضی وجودها وجود رابطی هستند و عین الربط‌اند. مثل بالایی و پایینی، ابتدا و انتها، ظرفیت. وقتی می‌گوییم این ظرف این مظروف است این هم وجود مستقل است اما وقوع این در این ظرفیت یک نسبت است که به آن وجود رابط، وجود حرفی، وجود غیرمستقل می‌گویند در مقابل وجود نفسی که چه جوهر و چه عرض وجود نفسی دارد. این تقسیمی است که در فلسفه داریم.

ما در عالم خارج یا وجود نفسی داریم یا وجود رابط، برای همه این‌ها باید لفظی وضع کنیم تا بتوانیم تکلم بکنیم و تفهیم و تفهم واقع شود. گاهی می‌خواهیم زید و شجر و امر و انسان بگوییم که این‌ها لفظ می‌خواهد؛ و گاهی می‌خواهیم نسبت ظرفیت را بگوییم که باید لفظی مفید این معنا باشد و نیاز به وضع دارد.



وضع در معانی مستقل

در قسم اول در معانی مستقل در مقام وضع، دشواری نیست. -چه وضع تعیینی و چه وضع تعیینی- در قسم مفاهیمی وجود دارد که جنسی و نوعی است و مصداق و مابازاء... معین در خارج دارد رابطه آن مفهوم هم با آن مصادیق رابطه هو هویت است که مفهوم ذاتی این است؛ و لذا همان مفهوم کلی را که در نظر می‌گیرد همان را موضوع له قرار می‌دهد چون عین این‌ها است در این هم بکار می‌رود پس در قسم اول مشکلی نیست؛ چون هم متصورش عام است و موضوع له هم عام است انطباقش هم بر مصادیق چون هو هویت ذاتی است سهل و آسان است و بدون مشکل پیش می‌رود.

وضع در معانی نسبی

اما در قسم دوم، معانی نسبی و ربطی و حرفی؛ نسبت‌ها یک جامع حقیقی فلسفی ندارد، رابطه این ظرفیت یا آن ظرفیت با این کلمه و مفهوم ظرفیت رابطه هو هویت نیست و لذا نمی‌توانید در «زید فی الدار» مفهوم نسبت ظرفیت را بجای «فی» بگذارید. خود آن چیزی را که در مقام وضع، تصور کرده‌اید نمی‌توانید بجای این کلمه بگذارید معلوم می‌شود این هو هویت ندارد. در معانی حرفیه مفهومی که در ذهن من می‌آید مفهوم اسمی و مفهوم مستقل است و چیزی که در خارج است عین ربط و نسبت است، نمی‌شود گفت این مصداق آن است. این نکته فلسفی است که در کار است.

پس در وجودات مستقل، مفهوم‌های مستقلی هم گرفته می‌شود؛ این مفهوم با رابطه خود هو هویت است و لذا وضع و موضوع له آن راحت صورت می‌گیرد؛ اما وقتی در معانی حرفیه و وجودات رابط بیاید -که در فلسفه ملاحظه کردید- آنجا هر مفهومی که به ذهن ما آید مستقل و اسمی است، نمی‌شود گفت حقیقت آن نسبت‌ها که ربط است، مصداق این مفهوم مستقل و نفسی است. بزنگاه بحث وضع حروف این است. مبنای این بحث یک بحث عمیق معرفت‌شناسی فلسفی است.



مبنای فلسفی بحث وضع در اصول

بر این مبنا که در موجودات مستقل، ما از وجودات مستقل مفاهیم ماهوی می‌گیریم که این مفاهیم ماهوی است و رابطه آن با مصداق، هو هويت است. رابطه «انسان» با «زید» هو هويت است؛ اما در وجودات رابط، مفاهیمی که در ذهن ما می‌آید هر کاری بکنید نهایت در ذهن ما مفهوم مستقل و مفهوم نفسی است؛ درحالی‌که واقع خارجی، عین ربط است.

سؤال:؟

جواب: هر چه شما بگویید در ذهنتان مفهوم مستقل و مفهوم نفسی می‌شود.

در معانی مستقل وضع عام و موضوع له عام است بجای کلمه وضع بگویید «متصور». مفهوم متصور شما عام است و موضوع له هم خود این است و عیناً بر خارج هم اطلاق می‌شود زیرا موضوع له با خارج هو هويت دارد شما انسان را به‌عنوان یک مفهوم مستقل تصور می‌کنید، بعد کلمه انسان را هم برای همین وضع می‌کنید و حقیقتاً همین بر زید اطلاق می‌شود چون حقیقتاً انسان در زید وجود دارد.

اما در قسم دوم معانی حرفیه، نسبتِ ظرفیت را - که همان نسبت خارجی است - اینجا تصور می‌کنید تا می‌آید تصور کنید می‌بینید مفهوم، مفهوم مستقل می‌شود. اینجا می‌گویند وضع عام و موضوع له خاص است؛ یعنی لفظ «فی» را برای نسبت ظرفیت وضع می‌کنیم ولی می‌گوییم نه نسبت ظرفیت به معنای مستقلی که مفهوم جنسی نوعی باشد، نسبت ظرفیتی که آینه‌ای است برای میلیاردها ظرفیت‌هایی که این جامع حقیقی آنها نیست بلکه جامع انتزاعی آنها است در این صورت موضوع له «فی» نسبت ظرفیت به معنای اسمی نیست و لذا نمی‌شود این‌ها را بجای هم بکار برد. موضوع آن میلیاردها ظرفیت محقق در خارج است، درواقع اینجا یک وضع نیست میلیاردها و بی‌نهایت وضع، در یک آینه‌ای که این آینه مفهوم جنس و نوعی و ماهوی نیست، یک مفهومی است که اشاره‌ای به بی‌نهایت ظرفیت‌های حرفی و نسبی دارد.

به خاطر این‌که اینجا نمی‌توانیم جامع حقیقی داشته باشیم و این جامع نمی‌تواند با آن نسبت‌های خارجی هو هويت داشته باشد، آن نسبت‌های خارجی وجودات انتزاعی است که ما مفاهیم انتزاعی از آن می‌گیریم و این مفاهیم



شماره هفت: ۲۸۱۳

انتزاعی و معقولات ثانویه هو هویت با خارج ندارد از دور، یک نمایی از خارج است. بدون اینکه اینجا بگوییم
للشیء غیر الکون فی الأعیانی کونٌ لنفسه لدی الأذهان

این با مفاهیم معقولات اولی و مقولات و مفاهیم مستقل است اما در غیرمستقل ها این به نحوی حکایت دوری با
آن واقعیتها دارد و جامع حقیقی آنها نیست، به عنوان شاهد، نسبت ظرفیه نمی شود بجای «فی» بکار رود زیرا
به رغم اینکه این را یک طوری نشان می دهد اما هو هویت ندارد.

این تفاوتی که در اینجا هست یک تفاوت فلسفی است.

به همین دلیل گفته شده که در این معانی حرفیه وضع عام و موضوع له خاص است. متصور شما این مفهوم نسبی
است یعنی مفهوم نسبت ظرفیت که مفهوم مستقل است، ولی موضوع له شما خود این نیست بلکه خاص است یعنی
این ظرفیت اینجا، ظرفیت اینجا، ظرفیت اینجا. منتها واضح نمی تواند میلیاردها وضع داشته باشد این وضعها مسانخ
هم هستند همه اینها را در آینه ای که از دور آنها را نشان می دهد می بیند و برای آنها وضع می کند.

ولی واقعاً موضوع له «فی» نسبت ظرفیت نشد، بلکه این ظرفیت است و آن ظرفیت است و همین طور. جامع
حقیقی هم نبود که بگوییم موضوع له آن است و بر این هم منطبق می شود چون اینها جامع حقیقی ندارند. اصلاً
جامع حقیقی هم داشته باشد هم باز آن موضوع له نیست زیرا آن اسمی می شود درحالی که این می خواهد فقط بر آن
نسبت هایی که در کلام منعقد می شود و مصداق پیدا می کند وضع شود.

این بحث دقیقی در وضع معانی حرفیه بود که فشرده آن را عرض کردم.

این نظر مشهور است که خیلی قوی است. وضع حروف و معانی حرفی تفاوت اصولی و اساسی با وضع معانی
اسمیه دارد و به همین دلیل مشهور محققین قائل به این هستند که اینها باهم تفاوت دارد و در اینجا موضوع له
خاص است؛ یعنی این نسبت است، آن نسبت است، این نسبت است نه مفهوم نسبت ظرفیت. مفهوم نسبت ظرفیه فقط
یک پل یا قنطره و معبری است که شما را وصل به آن میلیاردها نسبت عینی و مصداق های عینی خارجی بکند این
فقط یک پل است و خودش نقش واسطه ای دارد و در خود آن هیچ موضوع لهی نیست بلکه موضوع له آنها
هستند.



نظر مرحوم صاحب کفایه، خلاف نظر مشهور

برخلاف نظر مشهور مرحوم صاحب کفایه می‌فرماید که در معانی حرفیه هم موضوع له عام است منتها نحوه استعمال آن فرق می‌کند یعنی واضع همان‌طور که در وضع انسان، مفهوم حیوان ناطق را در نظر می‌گیرد و لفظ را برای آن وضع می‌کند در «فی» هم مفهوم نسبت ظرفیه را در نظر می‌گیرد و لفظ هم برای همان مفهوم وضع می‌شود منتها در اینجا شرطی دارد که در جایی می‌توانید این را استعمال کنید که نحوه استعمال آن خاص است. خصوصیت آن در مقام استعمال است نه در مقام وضع و موضوع له.

یعنی ایشان می‌گویند «فی» در همان مفهوم نسبت ظرفیت بکار رفته است منتها نحوه استعمال آن این است که باید در خود جزئیات و موارد جزئی و حرفی بکار رود. پس جزئی بودن و حرفی بودن در نحوه استعمال است نه در موضوع له.

نظر ایشان با اشکالاتی مواجه است که در جای خود بحث شده است.

یک تصویر اجمالی بود در بحث وضع عام و موضوع له خاص و دو نظر اساسی که در اینجا وجود دارد.

برگردیم به اینکه دومین اشکال مرحوم شیخ در این بحث چه بود:

نسبی بودن مفاد هیئات

یک نکته دیگر هم عرض کنم که می‌گویند مفاد هیئات هم نسبت است، معنای حرفی است. معانی حرفیه که در اصول می‌گوییم عام است هم مثل حروف «من و فی و الی» را می‌گیرد و هم مثل موضوع له هیئات را می‌گیرد. هیئت افعال برای بعث وضع شده. این می‌گویند معنای نسبی و حرف است چون این بعث، مفهوم بعث مستقل نیست بلکه بعثی است که در این ماده محقق شده است و لذا هیئات جمل یا کلمات را می‌گویند ملحق به معانی حرفیه است.



نسبت بین حرف در اصول و فلسفه با حرف در ادبیات

یک نکته هم اینکه این «حرف یا اسمی» که در اصول و فلسفه می‌گوییم این مسابق با حرف و اسم ادبی نیست. ممکن است در ادبیات، کلمه‌ای اسم بشمار آید ولی از لحاظ فلسفه و اصول، حرف است مانند کلمه «قبل» «بعد». نسبت بین حرف در ادبیات با اصول و فلسفه نسبت مطلق است تقریباً من وجه شاید نباشد، یعنی چیزهایی هست که در ادبیات، حرف نیست ولی از نظر اصولی حرف است.

و هیئات هم از معانی حرفیه به حساب می‌آید.

این هم مطلبی که مقدمه بحث بود

اشکال مرحوم شیخ

بر اساس این دو مقدمه ببینیم اشکال مرحوم شیخ در اینجا چیست؟ روی همان مبنای مشهور است مرحوم شیخ می‌فرماید: «إذا جاءك فأكرمه» در وجوب مشروط؛ این هیئت می‌خواهد مقید شود چون می‌خواهیم وجوب را مقید کنیم و وجوب از ماده استفاده نمی‌شود از هیئت استفاده می‌شود. وجوب از هیئت امری استفاده می‌شود و الا اگر هیئت امر را از صل بردارید دیگر در آن وجوب نیست. در «صلاة» وجوب نیست. وقتی که صلوة زیر پر هیئت می‌آید که معنای حرفی است در این صورت از آن، وجوب استفاده می‌شود و هیئت هم از معانی حرفیه است؛ و طبق آنچه در اصول گفته شده که وضع عام بود و موضوع له خاص که این مبتنی بر آن نگاه فلسفی و معانی حرفیه بود که هیئات هم به آن ملحق است، موضوع له این‌ها جزئی خاص خارجی است، موضوع له «فی» نسبت ظرفیت و ظرفیت نیست بلکه این ظرفیت خاص است. این ظرفیت این تسبیحی است که الان در دست من است، خاص است با همه ویژگی‌هایی که در خارج دارد کلیت و شمول در این نیست. به خلاف موضوع له انسان که انسان است می‌تواند مطلق شود، مقید شود، ولی موضوع له این حرف یا این هیئت، همین ظرفیت یا طلب خاصی است که در این مورد است.

این یک مقدمه بر اساس بحثی که گفتیم موضوع له نسب و حروف و هیئات، همان مصادیق جزئی خاص به معنای حقیقی است.



شماره نهم: ۲۸۱۳

مقدمه دوم این است که:

اطلاق و تقييد در چیزی متصور است که کلیتی در یک امری باشد والا در امر جزئی حقیقی، اطلاق و تقييد معنا ندارد. این در ظرف خود محقق شده است و معنا ندارد بگوئیم مطلق است یا مقید است.

پس

۱- وجوب از هیئت استفاده می‌شود؛

۲- هیئت معنای حرفی است؛

۳- موضوع له معنای حرفی، جزئی حقیقی است؛

۴- جزئی حقیقی قابل اطلاق و تقييد نیست.

نتیجه: هیئت قابل تقييد و اطلاق نیست.

شما در واجب مشروط می‌خواهید بگوئید وجوب که معنای حرفی است مقید به «إذا جاءک» شد «إذا جائک فأکرمه» یعنی وجوب که معنای حرفی است مقید به «إذا جاءک» شده است. یا حجّ إذا استطعت که إذا استطعت حج است به این معنا که این وجوب که معنای حرفی است و موضوع له آن خاص است و جزئی حقیقی است مقید به استطاعت شد و این لایمکن.

این یک استدلال است که مرحوم شیخ فرموده‌اند. بنا بر نظر مشهور معانی هیئات ملحق به معانی حرفیه هستند و موضوع له معانی حرفیه خاص است خاص هم خاص جزئی حقیقی شخصی خارجی است و وقتی حقیقی خارجی شد قابل اصلاح و تغییر نیست و لذا نمی‌توانید بگوئید هیأت «صل» مقید به إذا جائک است. یا هیأت و وجوب حج، مقید به استطاعت است. برخلاف ظاهر که انسان فکر می‌کند قید به هیأت می‌خورد، باید گفت به خود ماده قید می‌خورد؛ یعنی «صلاة إذا جاءک» واجب است نه اینکه «إذا جاءک»، آن وقت وجوب می‌آید، وجوب الان هم هست ولی متعلق آن نماز عند مجيء است مثل نماز با طهارت است که طهارت، قید واجب و قید ماده است نه قید وجوب هیئت.

این نفی وجوب مشروط می‌شود به خاطر اینکه وجوبی که معنای حرفی است و هیأت است نمی‌تواند مقید باشد، گیر اثباتی دارد. بحث قبلی ثبوتی بود و این اثباتی است.



این اشکال مرحوم شیخ بود که مهم و دقیق است.

دو جواب مرحوم صاحب کفایه از اشکال شیخ:

ایشان دو جواب داده‌اند.

۱- جواب اول ایشان دشوار نیست جواب مبنایی است، زیرا گفتیم که در بحث وضع در حروف، دو مبنا وجود دارد؛ مبنای مشهور که وضع عام است و موضوع له خاص است (در حروف و هیئات). مبنای دوم این است که وضع عام و موضوع له عام است و واضع فقط شرط در مقام استعمال است، این مبنای خاص مرحوم آخوند در وضع حروف و هیئات است. اگر این مبنا پذیرفته شود که مرحوم آخوند می‌فرماید مبنای دوم درست است ایشان می‌گویند در این صورت اشکال منتفی است؛ زیرا در مقام وضع می‌گوییم در حروف و هیئات، وضع عام است موضوع له هم عام است، این موضوع له عام مانند موضوع له است همان‌طور که آن می‌تواند مقید شود این هم می‌تواند. وضع فی و من و هیئات إفعال و هیئات لا تفاعل عام است و موضوع له آن‌ها هم عام است وقتی موضوع له عام شد مفهوم کلیت دارد می‌تواند مقید شود. تغییر در موضوع له عام متصور و معقول است پس هم هیئات و حروف و هم اسماء می‌توانند مقید شوند زیرا موضوع له در هر دو عام است از این جهت تقیید هیئات و حروف به قیودی مانعی ندارد وجوب مشروط هم همین است می‌گوییم هیئات مقید به این قید شد. این جواب اول مرحوم آخوند است.

۲- جواب دوم ایشان این است که حداکثر اشکال شما در آنجاهایی وارد است که در خطاب شارع امرونهی آمده باشد که حالت معنای حرفی دارد و الا ممکن است شارع همان اراده خود را به صورت معنای اسمی درآورد مثل «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران/۹۷) در اینجا دیگر امری نیست که معنای حرفی داشته باشد و بگوییم مقید نیست بلکه به صورت معنای اسمی بکار برده است. می‌گوید «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» و از این جهت دلیل شما اخص از مدعا است. در جایی که امرونهی داریم تقیید نمی‌شود اما گاهی همین مسئله در قالب امرونهی بیان نمی‌شود در قالب ترکیبات اسمی ادا می‌شود و ترکیبات و جملات اسمی قابل تقیید است.



مؤسسه اشراق و عرفان

شماره ثبت: ۲۸۱۳

این دو جوابی است که مرحوم آخوند به فرمایش شیخ داده‌اند. جواب اول که تام نیست و مبنایی است، اگر مبنای کسی آن باشد بله ولی مبنای ما آن نیست و لذا کنار می‌رود. ببینیم که جواب دوم چه می‌شود و جواب‌های دیگری هم هست یا نیست که انشاءالله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الاطهار